

می ۲۰۰۵

hitchcas@yahoo.com دیدگاهی از آقای هیچکس

مردم سالاری

یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم

آیا تا بحال برای شما اتفاق افتاده است که چیزی را گم کرده باشید و پیدایش نکنید؟ تمام سوراخ سنبه های خانه را میگردید ولی پیدا نمیشود که نمیشود. دست آخر مستاصل و عصبانی دنبال کار خود میروید! دو ساعت بعد دست در جیب می‌کنید و آه از نهادتان بر میاید چرا که گمشده خود را پیدا می‌کنید. آنچه را که دنبالش می‌گشتید گم نبوده ولی فکر شما آن را گم شده فرض می‌کرده است.

امروز کشور ما، وطن ما، آب، خاک، فرهنگ، و تمدنی که ماهیت ما از اوست یکبار دیگر، در تاریخ معاصر خود، دچار بحران سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ناشی از یک حکومت و دولت مستبد، نالایق، و دست نشانده می‌باشد. در جستجوی چاره، مردم سالاری را درمان این درد چند صد ساله میدانیم. فکر می‌کنیم که اگر امکان مردم سالاری می‌داشتیم حکومت و دولت ما از مردم میبود و بدرد مردم و مملکت میرسید. در انقلاب مشروطیت جان و مال دادیم و بنیان مجلس نمایندگان مردم را گذاشتیم و گمان بردیم که به مردم سالاری و یک دولت مردمی دست یافته ایم. خیلی زود آگاه شدیم که مجلس و نمایندگان و در نتیجه دولت ما در خدمت حکام مستبد ما هستند. به این نتیجه رسیدیم که حکومت ما باید از مردم باشد. انقلاب کردیم، پادشاهی موروثی و استبدادی را از جای برکنار کردیم و جمهوری منتخب از مردم را جایگزین آن کردیم. باز دیدیم که گمشده ما یعنی مردم سالاری پیدا نیست!

آیا ما مردمی نادان و بی دانش هستیم که گمشده خود را پس از چند صد سال جستجو، تلاش، و پرداخت هزینه با جان و مال پیدا نمی‌کنیم؟ یا اینکه شاید آنچه را که دنبالش هستیم گم نکرده ایم! آیا امکان دارد که گمشده ما چیز دیگری باشد؟!

من می‌گویم که آری اینچنین است و مردم سالاری گمشده ما نیست. درمان درد ما معجون دیگریست. اما آن چیست؟ با کمی صبر خواهیم گفت. می‌خواهم با هم یک آزمون فکری داشته باشیم¹. پیش از ادامه مطلب فکر کنید آن گمشده چه می‌باشد. به تعریف من که رسیدیم مقایسه جواب می‌کنیم. اینگونه، خواندن مطلب خالی از لطف نخواهد بود.

خانمها و آقایان، هرگز در مردم سالار بودن جامعه ایرانی تردید نکنید و مشکلات سیاسی ما را ناشی از نبود مردم سالاری ندانید زیرا که بیراهه می‌روید. چه بسا که بعضی از این مشکلات ناشی از مردم سالاری باشند! مردم سالاری قسمت جدا ناپذیری از روش زندگانی ما چه خصوصی و چه اجتماعی می‌باشد. شاید هم یک دلیل پویایی و بقای تمدن ایران پس از بارها تجاوز بیگانگان همین مردم سالاری بوده است.

این داستان لطیف را شاید شنیده باشید که دو تا از خانمهای ایرانی مهاجر و مقیم در شهر لس آنجلس به یک میهمانی سفره می‌روند. با هم به محل می‌رسند. از بنز هایشان که پیاده شدند بهم برخوردند و از اینکه هر دو بنز یک مدل داشتند کلی پکر شدند. باید بهم جور دیگری پز میدادند. در میهمانی سر صحبت باز میکنند. یکی میگوید شوهر من در ایران خیلی مقام بالایی داشت. نماینده مجلس بود و برای مملکت قانون مینوشت. دیگری میگوید شوهر من پاسبان بود ولی مقامش از شوهر تو مهم تر بود! چون دو تومان میگرفت و به قانونی که شوهر تو نوشته بود دستشویی میکرد! یعنی یک پاسبان چنان سالار بود که کار یک مجلس قانونگذاری را با یک تصمیم شخصی باطل میکرد.²

در سالاری ایرانی مثال بسیار است. آنده از ما آقایان که همسر داریم میدانیم که در زندگی شخصی بعضی از ما کی سالار است! از انتخاب مبلمان خانه گرفته تا آرایش موی سر و نوع لباس پوشیدن ما سر کار خانم اراده می‌فرمایند و باید اجرا شود! خود من هم کم سالار نیستم. در خیابان یکطرفه خلاف

جهت رانندگی می‌کنم. پلیس هم که من را بگیرد یا چند بهانه و اسکناس سبز مشکل را درز می‌گیرم. مخارج زندگی‌م تامین نمیشود حق و حساب می‌گیرم. کارم راه نمی‌افتد حق و حساب می‌دهم. احمد آقا خمینی مزاحم کارم هست ارتحالش می‌کنم. شاه مملکت هستم از نماینده مجلس گرفته تا وزیر و سفیر را خودم باید انتخاب کنم. قانون اساسی را بدخواه مرام خودم مینویسم ولی باز خلاف آن عمل می‌کنم. رییس جمهور مملکت با رای بیست میلیون مردم هستم اما انگار نه انگار که در مقابل آنها وظیفه ای دارم. با رییس جمهور اسراییل دست می‌دهم، عکس از من می‌گیرند، تمام خبرگزاری های دنیا مخابره میکنند ولی من اینقدر سالارم که می‌گویم نه، من نبودم!

اگر اپوزیسیون هستم هخا میشوم، دروغهای شاخدار می‌گویم ولی از رو نمی‌روم. پدر بهار دختر معروف اپوزیسیونی میشوم، صدها هزار دلار مردم را تلکه می‌کنم، مدارک اختلاس و کلاهبرداری من در اینترنت در دسترس است، برای ضرب شصت نشان دادن به یک صاحب رادیو زیر بهانه رادیو ساختن برای پدرم پول جمع می‌کنم، هر کاری که دلم خواست علیه منافع مردمی که ادعای با آنها بودن را دارم می‌کنم، همه اینها را هم در جلوی دوربین تلویزیون جهانی انجام می‌دهم، یک نفر هم نمیتواند به من بگوید بالای چشمت ابروست؟ چرا و چگونه؟ چون سالارم. صاحب تلویزیون لس آنجلسی میشوم ولی انگیزه من تصفیه حساب با تلویزیونی است که قبلا در آن بوده ام. برای حفظ تلویزیونم با دشمن ملت می‌سازم و جلوی دوربین هم راجع به آن تعریف می‌کنم. چرا و چگونه؟ سالارم آقا، سالاری که دیگر شاخ و دم ندارد! شاهزاده هستم اعلام پادشاهی می‌کنم، حال خدمت به مردم را ندارم می‌گویم من شهروند هستم. مزه قدرت به زبانم خوش می‌آید به تلویزیون زنگ می‌زنم و می‌گویم رهبر مبارزه هستم. دست آخر هم با جمهوری اسلامی که دشمن ملت ایران هست ساخت و پاخت می‌کنم. چرا؟ چون سالارم. تجارت پیشه هستم، فرصت را مناسب می‌بینم، با بهبه، چهچه های چند تا فراماسون پروژه برای ایران فردا می‌سازم ولی از بخت بد چند تا آدم فهمیده و ایران دوست بتورم می‌خورد و چون زیر بار زور گویی های من نمی‌روند با آنها بهم می‌زنم، برای اخراج یکی از آنها از دفتر تلویزیون دوست مامانم پاسیان صدا می‌کنم. بعد با پشتیبانی تئوریسینهای ساواک سابق و مایکل لدین جان گروه یا علی مدد ایران می‌سازم. چرا و چگونه؟ چون سالارم!

در مردم سالاری ایرانی مثال کم نمی‌آوریم. خود من با نام مستعار نظراتم را مینویسم و خدمت محترم شما پست الکترونیک می‌کنم. چرا؟ چون در سالاری خودم به این نتیجه رسیده ام که این کار درست است! حال از خود پرسش کنیم آیا واقعا نبود مردم سالاری مشکل سیاسی ما میباشد؟ آیا اگر حکومت مردم سالار می‌داشتیم به آرزوی دموکراسی رسیده بودیم؟ پاسخ می‌دهم که خیر.

هموطن،

مشکل ما نبود مردم سالاری نیست، نبود قانونمندیست.

در انقلاب مشروطیت قانون اساسی نوشتیم ولی رعایت نکردیم. در انقلاب اسلامی رییس جمهور انتخاب می‌کنیم ولی مملکت را یکی دیگر فرمانروایی میکند. چرا و چگونه؟ چون مردم سالار هستیم ولی قانونمند نیستیم. درک از قانون نداریم. احترام به قانون نداریم. نمیدانیم مفهوم یک جامعه مدنی چه میباشد. الزام اجرای قانون و اهمیت رعایت قانون در چنین جامعه ای را یاد نگرفته ایم. دموکراسی بدون قانونمندی مفهوم ندارد. و قانون بدون دموکراسی یعنی فرد سالاری، و فرد سالاری شروع استبداد است. و استبداد دلیل تلاش ما برای یافتن مردم سالاری گم نشده میشود! یعنی حیران دور خود گشتن.

قانونمندی یعنی وضع قانون بر اساس نیاز و نفع جامعه، یعنی درک قانون، یعنی اهمیت به قانون، یعنی اجرای قانون، و یعنی رعایت قانون. هموطن، **قانونمندی کمبود سیاسی و اجتماعی فرهنگ ایرانی میباشد.** یکایک ما در ترویج مفهوم و درک قانونمندی وظیفه داریم. بدون قانونمندی، زمان رسیدن به مقصد آزادی و عدالت اجتماعی ابدالدهر میباشد.

آزادی و عدالت اجتماعی در پناه قانونمندی نیاز جامعه مدنی و انتظار ما از حکومت ماست.

زیرنگاشت:

- 1 - تا کنون چندین بار درب صندوقهای پست الکترونیک شما را زده ام و بسیاری با مهر راه ورودم داده اید. جرات می‌کنم و میگویم کمی با هم آشنا شده ایم و شاید، عرض کردم شاید، توانسته باشم در گوشه بسیار کوچکی از دل‌های پر از محبت شما با پرداخت صداقت، سادگی، و آرزوی آزادی ایران و سر بلندی ایرانی و به رسم رهن جای گرفته باشم. یعنی من را بدل‌های خود راه داده اید و من مرهون شما هستم. بر اساس این احساس نزدیکی بخودم اجازه آزمون با هم را داده ام.
- 2 - پوزش می‌خواهم زیرا که این لطیفه قدیمی را به حال و روز جدید در آوردم. اچانا اگر دلپذیر بود آیا فکر می‌کنید که وقت آن رسیده باشد که امروزها با اتکا به ذوق و توانایی های مدرن خود و با استفاده از تجربه دیروزها برای یافت چاره درد ایران تلاش کنند؟

من هیچکس هستم، یکی از هفتاد میلیون ایرانیهای داخل و خارج، حقوق بگیرم و به فکر امروز و فردای زن و بچه و عاقبت وطنی که هنوز به یادش بغضم میگیرد. نه روزنامه نگارم و نه استاد علوم سیاسی، نه سر پیازم و نه ته آن. ولی خود پیازم و عاشق ایران. خسته شده ام از اینهمه پروفیسور و مدعای سیاسی که برایم راه و چاه میافرینند. برمیخیزم تا بگویم که من هم هستم. و تا هستم ایران هست و آزاد انسان ایرانی.

(توجه بفرمایید که تلاش من نگاه غیر روشنفکری به مسایل وطن عزیزمان و بیان آنها به زبان غیر روشنفکری است.)